



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

با جنگ، چهره به چهره



خرداد ۱۴۰۴

بار گران سرکوب هرروزه و همه جاگستر و بغض گره خورده‌ی خفقان بسنده نبود، آوار جنگی شوم و ناخواسته نیز بر سر مردم فرو ریخت. نجوای پنهان و نهفته‌ی «سکوت» به فریاد درآمد، نه با خشم و خروش یک شورش و خیزش دیگر، بلکه با جنگ؛ اما ریشه‌ها، همانا کشاکش نیروهای اجتماعی و طبقاتی، هردو، یکی و همان‌اند.

هدف، نادیده انگاشتن ابعاد بین‌المللی و ژئوپلیتیکی این تهاجم جنایت‌کارانه‌ی رژیم جنگ‌افروز و بحران‌زای اسرائیل و هم‌دستان آشکار و پنهان آن نیست؛ هدف چشم‌پوشیدن از نیازها و تنگناهای سیاسی سلاخان مردم غزه و پیوند این نسل‌کشی با بمباران مردم در نقاط گوناگون ایران نیست. هدف، انکار نقش دولت و سیاست آمریکا — و غرب به‌طور اعم — و سیاست‌های دیوانه‌ای روان‌پریش و خودشیفته نیست که اینک سکان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان را در دست دارد و می‌خواهد دو میلیون ساکنان آواره‌ی غزه را از ویرانه‌های خانه و کاشانه‌شان براند و بر این زمین سوخته و ویرانه‌های آن کازینو بسازد. هم‌اشتهای وقیحانه‌ی آمریکا در دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگر و هم‌نسل‌کشی جنایت‌کارانه‌ی اسرائیل در غزه، معلول تناقضات عینی و تنگناهای نظام سرمایه‌داری و علت بنیادین جنگ‌ها، و این جنگ و کشتار علیه مردم ایران، اند. غرض نادیده‌گرفتن آن‌ها نیست، بلکه تلاش برای پرهیز از نادیده‌ماندن اوضاع و احوالی اجتماعی و سیاسی در ایران است که زمینه‌های چنین جنگی را آماده می‌کند؛ نادیده‌ماندن رژیم‌ی است استوار بر سازوکار اجتماعی سرمایه‌دارانه که بقایش در گرو بحران‌زایی، و یگانه‌گرایی علیه بحران‌های اجتناب‌ناپذیر، سرکوب و خفقان است. رژیم‌ی که فقط ظرف ۵ ماه گذشته بیش از ۶۰۰ نفر را اعدام کرده است. روزنامه‌نگاران و مفسران سیاسی رسانه‌های رایج، «نیروهای نیابتی» رژیم را علت این جنگ قلمداد می‌کنند، در حالی که خود این نیروها معلول و منبعث از نیاز رژیم به بقا و به میانجی بحران‌زایی قابل تبیین‌اند.

شکسته‌شدن «سکوت» فضای زندگی روزمره با خروش و انفجار یک شورش و خیزش همواره با شور و نیرویی امیدبخش همراه است، در حالی که جنگ در نخستین گام پدیدآورنده‌ی ترس است؛ ترس از آوارگی و بی‌خانمانی، ترس از بر باد رفتن امکانات معاش، هر اندازه هم فقیرانه و تنگ‌دستانه و به‌ویژه در فقر و تنگ‌دستی، و سرآخر و مهم‌تر از هر چیز ترس از جان‌باختن خود و خویشان و بستگان و عزیزان. به‌همان اندازه که این هراس بدیهی و انسانی است، شادمانی نوکران و ریزه‌خواران سفله‌ی سفره‌ی آمریکا و اسرائیل از بمباران‌ها و کشتار مردم، پلید و پلشت و چندش‌آور و غیرانسانی است. این جانوران نه فقط دست‌کمی از سرکوب‌گران و شکنجه‌گران حاکم ندارند، بلکه به‌مراتب از آن‌ها بدترند و در ساحل امن لانه‌های‌شان در

فرنگ و ینگه دنیا، رویای ناممکن جانشینی همین سرکوب‌گران و شکنجه‌گران را در سر می‌پروراند. این‌ها همپالکی‌های همان جانوران بیمار و روان‌پریشی هستند که در ساحل تل‌آویو روی صندلی‌های راحتی‌شان لم داده بودند و از تماشای گزارش زنده‌ی بمباران غزه لذتی سادیستی می‌بردند.

با این حال نگاه به جنگ از منظر انسان زنده‌ای که تن و جانش از صدای بمب‌ها و انفجار می‌لرزد و هر ثانیه در انتظار مرگ خود و عزیزان خویش است با نگاه به جنگ از منظری درازدامنه‌تر و تاریخی تفاوت دارد. جنگ‌ها از منظری تاریخی جلوه‌ای از مبارزه‌ی طبقاتی‌اند. جنگ‌ها، شورش‌ها و انقلاب‌های بالقوه یا بالفعل سرکوب‌شده یا شکست‌خورده و طغیان‌های پنهان‌اند. جنگ‌ها، کاراترین و بسا ناگزیرترین راه مقابله با انقلاب‌اند. جنگ‌ها ممکن است به انقلاب‌ها ختم شوند، اما هم‌چنین می‌توانند به تحکیم دیکتاتوری تازه‌ای بیانجامند.

اما ترس از جنگ، هرچند احساسی بدیهی و انسانی است، احساسی پایدار نیست. از میان همان‌هایی که در وهله‌ی نخست از ترس و درماندگی می‌نالند، دیر یا زود کسانی پیدا می‌شوند که به فکر چاره‌جویی می‌افتند؛ آن‌ها که بی‌باک‌ترند، زودتر. احساس ترس فردی یا نگرانی برای جان خود و خویشان و نزدیکان خود اندک اندک به مجرای هم‌دلی و هم‌بستگی با انسان‌های دیگری می‌افتد که آن‌ها نیز در همین موقعیت هولناک قرار دارند. در این گذار است که احساس فردی و شخصی، بُعدی اجتماعی می‌یابد و همین بُعد، نطفه‌ی زایش و پیدایش مقاومت و هسته‌ی نخستین آن موجودیتی است که می‌توان آن را **قدرت انقلابی** نامید؛ قدرت انقلابی رو در روی قدرت سیاسی حاکم. همین بُعد است که می‌تواند به پیوندها و تماس‌ها منجر شود و در صورت لزوم زمینه‌ی شکل‌گیری سازمان‌یابی‌هایی باشد که می‌توانند در محل کار و زندگی به نهادهایی پایدارتر هم‌چون کمیته‌های محلات یا انجمن‌های سازماندهی زندگی روزمره و کار بدل شوند؛ مستقل از نهادها و شبکه‌های قدرت سیاسی حاکم. همان‌گونه که آن ترس بدیهی است، این نیاز به خودگردانی و خودفرمانی توده‌ها در زمان اضطرار و جنگ و بحران — و در اثر همان اضطرار — بسا اجتناب‌ناپذیر است. نه از منظری فردی، بلکه از چشم‌اندازی تاریخی.